

تعبیر می و طرب و عیش در اندیشه‌ی حافظ

این متن عیناً سخنرانی دکتر محمد
ضمیران (دانشگاه هنر) است که در
مهرماه ۱۳۸۵ در تالار حافظ برگزار
گردید.



حضور خلوت انس است و دوستان جمعند

و آن یکسایه بخوانید و در فراز کنید

حافظ چهره‌ای است که از دیرباز دغدغه‌ی همه‌ی ایرانیان بوده است و هر کس به
فراخور دانش و بینش و بصیرت خود به گونه‌ای اشعار این بزرگ‌مرد را تفسیر می‌کند.
در این جا بیش از آن که به حافظ پردازم، می‌خواهم درباره‌ی کسانی که به تفسیر شعر
حافظ پرداخته‌اند، مطالبی را به عرض برسانم. در حقیقت از نگاه مخاطب حافظ به
مطالبی اشاره کنم.

اما قبل از ورود به این بحث می‌خواهم از کتاب مقدس عبارتی را نقل کنم که با وضع
ما به عنوان کسانی که دغدغه‌ی فهم و تفسیر و دریافت مضامین شعر حافظ را داشته و

داریم بی‌رابطه نیست. در کتاب عهد عتیق آمده است که: «قوم بنی آدم گفتند بیایید برجی بنا کنیم تا سر بر آستان آسمان ساید و ما قادر شویم به ساحت ربوبی سربرافرازیم، خداوند نیز در پاسخ به این ترفند مذبحانه گفت: نازل شویم و زبان این قوم آشفته گردانیم تا سخن یکدیگر بشنوند اما در نیابند. پس خداوند برج بابل را ویران کرد و قوم سام را بر روی زمین پراکنده گردانید»، از آن زمان به بعد، زبان‌ها بیگانه گشت، تنوع و تفرقه در زبان‌ها در ساحت بحث و فهم قابل ملاحظه است. در واقع بحث ساحت چندگانه‌ی زبان از دیرباز تاکنون بوده است. به عبارت دیگر از دورانی که قوم آدم بر سراسر گیتی پراکنده گشته پدیده‌ی بسیار بسیار بدیع تازه‌ای متولد شد که امروزه نام آن را استعاره می‌گذارند. در این جا وقتی ما با استعاره به معنای وسیع کلمه مواجه می‌شویم موضوع ترجمه و تفسیر و تأویل و یا به تعبیر دیگر زند آگاهی بسیار چشم‌گیر و قابل توجه می‌شود. گفتنی است که خود واژه هم به قول دریدا، باید در راستای اسطوره‌ی برج بابل مد نظر قرار بگیرد. بنابراین ترجمه از لفظ آرامی تاراگم به معنی تفسیر و تأویل کتاب مقدس سامیان مشتق شده است. وقتی زبان آرامی جانشین زبان عبری شد، مترجمین یا تاراگمان‌ها جهت ترجمه و تفسیر اوراد و ادعیه و اذکار به خدمت کلیساها و کنیسه‌ها فراخوانده شدند و بنابراین تفسیرهای شفاهی رفته‌رفته تبدیل به متونی گردید که در واقع احادیث و مضامین کتاب مقدس را به صورت تحشیه بازتاب می‌داد. رفته‌رفته تحت نام تاراگم عده‌ای به این سمت برگزیده شدند و مطالعاتی را در جهت ترجمه و تفسیر متون مقدس پایه‌ریزی کردند، بنابراین همان موضوعی به عنوان یک رشته‌ی خاص متداول شد که در فلسفه و به طور کلی طب اسلامی تحت عنوان تحشیه مطرح شده است، به طوری که به منظور جلوگیری از ترجمه‌ها و تفسیرهای پراکنده و چندگانه گروهی به نام متارگم‌ها یا مترجم‌ها به استخدام معابد و نهادهای مذهبی درآمدند و

سعی کردند که در حقیقت یک نظام واحدی از تفکر الهی و کلامی را مدون کنند. در زبان فارسی هم واژه‌ی ترجمه و ترجمان شاید از کلمه‌ی آرامی یعنی تاراگمان مشتق شده باشد و لذا در ادب فارسی بیش از آن که به معنای برگردان کلمه به کلمه باشد به معنی تفسیر و تأویل و تبیین به کار می‌رود و در اشعار زیادی هم واژه‌ی ترجمه یا ترجمان به همین مضمون به کار رفته است. مثلاً در شعر ناصرخسرو که می‌گوید:

علی را ترجمان وحی پندار همان معنی، همین معنی در او دار

برخورد بعضی از اهل ادب با اشعار حافظ از دیرباز و در اغلب موارد ترجمه به معنای گزارش و در واقع برگردان لفظها بوده است، بنابراین پیش فرضی که اکثر حافظ‌شناسان و مترجمین اندیشه‌های حافظ اساس کار خود قرار داده‌اند، نوعی افلاطون‌باوری بوده است که همواره بین دو ساحت قائل به تفکیک شده‌اند. یکی ساحت پدیدار و ظاهر و دیگر ساحت معنا و ساحت مکتوب و پنهان، این مفسرین در پی آن بوده‌اند که پرده از اسرار ساحت پنهان و به تعبیر دیگر قلمرو معنا بردارند و معنایی پنهان و مکتوب را ظاهر کنند و بنابراین وجهی باطنی‌گرایی در کل تفسیرهایی که بعضاً در مورد اشعار حافظ نگاشته شده است از این رهیافت تبعیت کرده، بنابراین از کل پیام حافظ شاید تا حدی غافل شده باشند. چیزی که در خلاقیت حافظ قابل توجه است انقلابی است که او در زبان به وجود آورد. حافظ تنها شاعر و هنرمندی است در ایران که زبان را به معنای بسیط، یعنی، تنها مناسبت بین دال و مدلول به هیچ وجه قلمداد نکرده است. او مناسبت دال و مدلول را در هم ریخته است. با تکیه بر پیش فرض مخاطب‌محور به معنایی که امروزه مورد نظر است، شاید بتوان اشعار و گفته‌های او را تأویل کرد، بنابراین برخورد با اشعار حافظ، روی‌کرد دیگری می‌طلبد اگر بخواهیم ارتباط بین خود و ساحت نااندیشیده و ناگفته را بررسی کنیم. به قول بعضی از فلاسفه‌ی معاصر از جمله

دریدا ما باید از روش ستردگی بهره بگیریم و نخست واژه‌های دشوار شعری حافظ مثل رند و می و ساقی و ساغر را با علامت ضربدر مشخص می‌کنیم به این معنا که این کلمات بیش از آن‌که دارای ارتباط تنگاتنگی بین دال و مدلول باشند، با هستی به معنای عام، با حکمت، با وجود انسان و ارتباط بین زمین و لاهوت سر و کار دارند و بنابراین با چنین نگاهی در حقیقت واژه‌ها آن‌قدر حیات می‌گیرند که دیگر صرفاً متکی به مدلول و یا مفهوم خاص نخواهند بود. به تعبیر دیگر در زبان حافظ، در حقیقت سلسله‌ای از مناسبات متناظر قابل توجه نیست. در نگاه او، در کلام او، واژه و یا شیء هیچ‌گاه با تفکر یگانه نیست، بلکه ارتباطی بسیار گسترده بین این دو ساحت برقرار است. در حقیقت اگر ما بتوانیم در زنجیره‌ی دال و مدلول‌ها با کلام حافظ و معنای او وجهی دگرگونگی، دگرسانی و در حقیقت تباین را فرض کنیم، در این صورت شاید به مفاهیم تازه‌تری دست پیدا کنیم و بتوانیم اکثر تفسیرهای رسمی از اندیشه‌های حافظ را کنار بگذاریم، باید عرض کنم که کلام حافظ دسته‌دسته در هیأت مدلول‌ها به هیچ وجه مستحیل نمی‌شود و چه بسا در قلمرو مدلول دگرگون می‌شود. در اشعار حافظ خود مخاطب نیز به یک دال نهایی و به یک مدلول حقیقی نمی‌رسد، بنابراین من در این جا می‌خواهم عرض کنم که راهبردی را که از گنجینه‌ی فلسفه‌های معاصر، ما می‌توانیم در فهم اشعار و گفته‌های حافظ به کار ببریم، آن هم مقوله‌ای است که من تحت عنوان دگرگونگی از آن یاد می‌کنم و در واقع دریدا این اصطلاح را برای ایجاد تعلیق، تأخیر و تا حدی طمأنینه و تأمل به کار برده است. بنابراین ما در برخورد با مسایل شناختی باید به همان تعلیق توسل پیدا کنیم تا شاید از سر چنین تعلیقی بتوانیم تا حدی به ساحت نااندیشیده و ساحت ناگفته نزدیک بشویم. در روی‌کرد حافظ هیچ‌گونه اصلی قابل فرض نیست و تفسیرها، استنتاج‌ها، تأویل‌ها و تدوین‌ها هیچ‌گاه قطعیت نهایی بودن را به عنوان یک صفت

نمی‌پذیرند زیرا در شعر او وجه بالندگی و پویایی و سیالیت حاکم می‌شود و هیچ‌کس نمی‌تواند گرانی‌گاه تفکر حافظ را با نگاه به اشعارش به دست بیاورد و ادعا کند که من به آن گرانی‌گاه که حافظ مورد نظرش بوده است، دست‌رسی پیدا کرده‌ام.

نگاه منجمد و غیرپویا به اندیشه‌های حافظ متضمن این هست که ما از ساحت متعارف برخوردار با شعر اجتناب کنیم و قلمرو تازه‌ای باز کنیم و به ساحت تازه‌ای دست‌رسی پیدا کنیم و چشم‌اندازهای جدیدی را در اشعار او جست‌وجو کنیم. برای تفسیر مضامین اشعار حافظ من در این جا با نیچه هم‌صدا می‌شوم و می‌گویم: در اکثر موارد حقیقت فوجی‌ست از استعارات و مجازها و تشبیه‌ها و به طور کلی برداشت‌هایی که ماهیت استعاری و مجازی گونه‌ی آن‌ها فراموش شده است. نیچه در نوشته‌های خود نیز فلاسفه را از دوران افلاطون به بعد تا زمان حال، در مقابل منش استعاری زبان ملامت کرده و گفته است: آن‌ها در واقع تحت لوای حقیقت فراموش کرده‌اند که گفتار به طور کلی از منش و ماهیت استعاری پی‌گیری، بهره می‌جویند، بنابراین فلاسفه، خود همواره از استعاره بهره گرفته‌اند، اما این امر را مورد کتمان [قرار داده] و آن را پنهان کرده‌اند. نیچه، دریدا و دنباله‌روان آن‌ها مدعی هستند که تنها سوفیست‌ها بوده‌اند که به ماهیت استعاری زبان اذعان کرده‌اند. دریدا نیز به عنوان شاگرد و فادار نیچه اعلام کرد که زبان به گونه‌ای انکارناپذیر ماهیتی استعاری دارد و بنابراین زبان بیش از آن‌که به حقیقت تکیه کند، دارای منش و ماهیتی بلاغی‌ست. بنابراین علوم و دانش‌ها و همین‌طور فلاسفه از دیرباز همواره دامن خود را از آرایش استعارات و فنون بلاغی کنار داشته‌اند و این کیفیت را سعی کرده‌اند در نوشته‌ها و بحث‌ها و گزاره‌های خود پنهان کنند، اما غافل از این‌که همه‌ی حقیقتی که این‌ها تحت عنوان حقیقت از آن یاد می‌کنند به وجهی استعاره را در خودش حمل می‌کند و به همین دلیل است که از دهه‌ی هفتاد میلادی به بعد مطالعه‌ی

استعاره و به طور کلی بلاغت به معنای جدید خودش از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شده، به این معنا که استعاره از مرز ادبیات و شعر فراتر رفته و به فلسفه، تاریخ، حقوق و به طور کلی همه‌ی علوم انسانی و اجتماعی سرایت کرده و تحصیل آن مورد مطالعه قرار گرفته است. بنابراین باید در این جا عرض کنم که ارسطو در حقیقت اولین کسی بود که واژه‌ای متافور را در معنای اصطلاحی خودش تفسیر کرد؛ اما متفکرین به خصوص از دوران نیچه به بعد همواره به اهمیت استعاره به معنای هستی‌شناختی آن توجه کرده‌اند و آن را صرفاً از دامن ارتباط با کلمات و گزاره‌ها رها کرده و به کل هستی سرایت داده‌اند و بنابراین در این چارچوب است که اگر ما اشعار حافظ را با نگاه استعاری مورد توجه قرار بدهیم، به هیچ وجه به دنبال حقیقت در معناها و گفته‌های حافظ سرگردان نخواهیم بود؛ بلکه ارتباطی را که بین اساطیر، گذشته، شعر و به طور کلی خلاقیت در این‌گونه اشعار نهفته است مد نظر قرار خواهیم داد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی